

[تقسیم اول وضع به لحاظ اختصاص لفظ به معنا 1](#_Toc506624670)

[عدم توقف صحت تقسیم وضع به تعینی و تعیینی بر بیان مرحوم اخوند 2](#_Toc506624671)

[عدم وجود وضع تعینی 2](#_Toc506624672)

[جواب اول: وجود خارجی وضع تعینی 2](#_Toc506624673)

[جواب دوم: وضع تعینی استعمال لفظ در معنا بدون قرینه است. 3](#_Toc506624674)

[تقسیم دوم وضع به لحاظ معنا 3](#_Toc506624675)

[1.وضع عام و موضوع له خاص 3](#_Toc506624676)

[2.وضع عام و موضوع له خاص 3](#_Toc506624677)

[3. وضع خاص و موضوع له خاص 4](#_Toc506624678)

[4. وضع خاص و موضوع له خاص 4](#_Toc506624679)

[نحوه لحاظ لفظ و معنا 4](#_Toc506624680)

[امکان و وقوع اقسام چهار گانه 5](#_Toc506624681)

[بحث امکانی وضع خاص و موضوع له خاص و وضع عام وموضوع له خاص 5](#_Toc506624682)

[وضع عام و موضوع له خاص به بیان دیگر 6](#_Toc506624683)

**موضوع**: انقسامات وضع /وضع /مقدمات علم اصول

# تقسیم اول وضع به لحاظ اختصاص لفظ به معنا

بحث در حقیقت وضع تمام شد فعلا بحث در تقسیمات وضع است.برای وضع تقسیماتی به اعتبارات مختلفی شده است این تقسیم به اعتبار اختصاص است. به این اعتبار وضع تقسیم به تعیینی و تعینی میشودمرحوم آخوند در تعریف وضع معناى اسم مصدرى آن را لحاظ كرده و فرموده‏اند:«الوضع نحو اختصاص اللفظ بالمعنى و ارتباط خاص بينهما»[[1]](#footnote-1).يعنى وضع عبارتست از نوع خاصى از اختصاص لفظى به معنائى و به عبارت ديگر، ارتباط و پيوند خاصى كه ميان لفظ و معنا وجود دارد و از شنيدن لفظ به معنى منتقل مى‏شويم.

در بعض موارد از تخصيص و تعيين فرد يا گروه معينى سرچشمه گرفته است. كه نامش «وضع تعيينى» است. فى المثل، مصنفين، مؤلفين يانويسندگان، كتاب يا مقاله‏اى نوشته و براى آن نامى انتخاب مى‏كنند و مى‏گويند: ما اين كتاب را به نام فلان نامگذارى كرديم. يا مخترعين و مبتكرين و مكتشفين چيزى را اختراع مى‏كنند و نامى براى مخترع و مصنوع خويش برمى‏گزينند و بدنبال اين تسميه، ميان آن اسم و اين مسمّى ارتباطى محقق مى‏شود و آنها كه علم به وضع دارند از شنيدن لفظ به آن معنا منتقل مى‏شوند.در بعض موارد هم اين علقه مخصوص از كثرت استعمال سرچشمه مى‏گيرد، يعنى روز اول و دهم و صدم فلان لفظ در فلان معنا بطور مجازى و با رعايت قرينه استعمال مى‏شد ولى كم‏كم در اثر كثرت استعمال به پايه‏اى رسيد كه ذهن انسان با آن معنا انس و الفت گرفت، بگونه‏اى كه از شنيدن لفظ عند الاطلاق و بدون آوردن قرينه هم همان معنا به ذهن تبادر مى‏كند.

سؤال: چرا مصنّف از تعريف مشهور عدول كرد و وضع را به معناى اسم مصدرى گرفت؟

جواب: از تقسيمات مسلم وضع آنست كه، وضع يا تعيينى است و يا تعينى (به بيانى كه در فراز قبلى گذشت.) حال اگر ما مثل مشهور وضع را به معناى مصدرى گرفته و بگوييم:الوضع جعل اللفظ....... در اين صورت تقسيم مذكور صحيح نمى‏باشد، زيرا به اين معنا تنها قسم اول يعنى وضع تعيينى را شامل مى‏شود و قسم ثانى را شامل نيست. چون در وضع تعينى كه جعل و تخصيص و تعيينى وجود ندارد و چيزى نيست كه به جاعلى منتسب شود. و اين لازم قابل التزام نيست ولى طبق تعريف آخوند «ره» هر دو قسم را شامل است.زيرا، وضع آن علقه ويژه‏ايست كه ميان لفظ و معنا وجود دارد چه منشأ و علت آن وضع واضع باشد و چه كثرت استعمال. پس تعريف مرحوم آخوند جامع و صحيح است.

## عدم توقف صحت تقسیم وضع به تعینی و تعیینی بر بیان مرحوم اخوند

بر مبنای تخصیص نیز وضع درست است و کسانی که وضع را به معنای تخصیص لحاظ کرده اند میتوانند وضع تعینی را داخل در اقسام وضع بدانند. زیرا وضع که به معنای تخصیص باشد این تخصیص گاهی به فاعل فعل مختار است وگاهی در اثر کثرت استعمال است.

## عدم وجود وضع تعینی

بعضی گفته اند که وضع تعینی وجود ندارد زیرا اگر علقه ای پیدا شود بین لفظ با قرینه است و معنای جدید است در حالی که در وضع تعینی استعمال لفظ بدون قرینه در معنا است و شما در وضع تعینی لفظ را با قرینه استعمال میکنید.

### جواب اول: وجود خارجی وضع تعینی

این ادعا درست نیست زیرا در خارج وضع تعینی صورت گرفته است مثلا مرحوم اخوند که گفته میشود وضع شده است برای مرحوم خراسانی. و وقتی که در انجمن های اصولی مرحوم اخوند مطلق به کار میرود به اخوند خراسانی اطلاق میشود و طلبه ها نیز میفهمند و این کار نیز بدون قرینه است.

### جواب دوم: وضع تعینی استعمال لفظ در معنا بدون قرینه است.

تحلیل این مطلب عبارت است از اینکه اولا قرینه ای که با لفظ اورده میشود همیشه لفظی نیست بلکه گاهی حالیه است و گاهی مکانیه است و غیره. و این قراین غیر لفظیه بین نفس لفظ و معنا علقه ایجاد شود و ثانیا خود کثرت سبب میشود که انس شدید بین لفظ ومعنا ایجاد شود و رفته رفته ان قرینه حذف میشود فلذ در وضع تعینی لفظ بدون قرینه در معنا استعمال میشود.

# تقسیم دوم وضع به لحاظ معنا

مقدمه: به طور كلى هر واضعى كه مى‏خواهد لفظى را براى معنائى وضع كند و در اين صدد برمى‏آيد، ابتدا بايد لفظ را لحاظ و تصور نمايد و به ذهن بياورد، چه اينكه معنا را هم بايد لحاظ و تصور كندمعنايى كه در هنگام وضع ملحوظ واقع مى‏شود و واضع آن را لحاظ مى‏كند، از دو حال خارج نيست:

1- يا يك معناى عام و كلى است، يعنى قابل صدق بر كثيرين است مثل مفهوم كلى انسان، فرس، رجل و ...

2- و يا يك معناى خاص و جزئى است يعنى از صدق بر كثيرين ابا و امتناع دارد مثل مفهوم زيد، هذه المدرسة و هريك از دو صورت فوق خود داراى دو بخش است كه در مجموع چهار قسم تصور مى‏شود، بيان ذلك:

## 1.وضع عام و موضوع له خاص

آنجا كه معناى متصور عام و كلى باشد يا اينست كه واضع لفظ را هم براى خود همان معناى كلى قرار مى‏دهد كه نامش وضع عام و موضوع له عام است. وضع عام، يعنى معناى ملحوظ كلى است (اسناد عموميت به خود وضع از باب وصف بحال متعلق است.) و موضوع له عام يعنى لفظ هم براى نفس كلى وضع شده است. همانند اسماء اجناس و ماهيات از قبيل: انسان، حيوان، فرس، رجل، مرئه، عالم، جاهل و ...

## 2.وضع عام و موضوع له خاص

و يا لفظ را براى افراد و مصاديق آن كلى وضع مى‏كند نه خود كلى كه نامش وضع عام و موضوع له خاص است. مانند حروف بر مبناى مشهور كه واضع در هنگام وضع مفهوم كلى ابتدائيت را لحاظ كرده سپس كلمه من را براى مصاديق آن يعنى ابتداء سير از بصره، ابتداء كتابت و ... وضع كرده است.

## 3. وضع خاص و موضوع له خاص

آنجا كه معناى متصور خاص باشد، باز به حسب مقام تصور يا اينست كه: واضع لفظ را در برابر نفس همان معناى خاص و جزئى قرار مى‏دهد كه نامش وضع خاص و موضوع له خاص است. همانند اعلام اشخاص از قبيل: زيد، بكر، هذا الكتاب، هذه المدرسة و ...

## 4. وضع خاص و موضوع له خاص

و يا اينست كه لفظ را براى حالت كلى و عام آن معناى متصور و جزئى قرار مى‏دهد كه نامش وضع خاص و موضوع له عام است. مثلا هيكل زيد را بما هو زيد لحاظ مى‏كند كه داراى خصوصيات فردية است ولى لفظ زيد يا هر لفظ ديگر را در مقابل كلى آن يعنى انسان بما هو انسان يا حيوان ناطق بما هو حيوان ناطق، قرار مى‏دهد.

## نحوه لحاظ لفظ و معنا

هريك از لحاظ لفظ و معنى دوگونه است:

1- بنفسه يعنى خود همان لفظ معين يا معناى معين را لحاظ مى‏كند. مثلا خود واژه ضرب را يا خود هيكل زيد را تصور مى‏كند نه چيز ديگرى را كه به‏سبب آن به اين امور اشاره داشته باشد.

2- بوجهه و عنوانه يعنى خود لفظ يا معنا را با خصوصيات تصور نكرده بلكه آنها را در تحت يك عنوان كلى لحاظ مى‏كند اين عنوان كلى مرآت و وجه و عنوان براى افراد و مصاديق خود است. مثلا مى‏گويد: هرآنچه كه بر وزن فعل باشد، براى دلالت بر فعل ماضى وضع كردم كه اين عنوان كلى بر ضرب، كتب، نصر، منع و ... صادق است. و با آن عنوان كلى به اين افراد اشاره شده و آن را مرآت اين افراد قرار داده است. در اينجا افراد و مصاديق وزن فعل جداجدا و بنفسها تصور نشده‏اند بلكه اجمالا و بوجوهها تصور شده‏اند.

يا مثلا مفهوم ابتداء سير يا كتابت و ... را جداجدا و با خصوصيات و بنفسها لحاظ نكرده بلكه به وجه و عنوانشان و در تحت مفهوم كلى ابتدائيت لحاظ كرده است و اين عنوان كلى را مرآت آنها قرار داده است. حال آنچه در باب وضع مهم است، اصل لحاظ و تصور لفظ و معنا است و اينكه اين دو نبايد مجهول مطلق باشند. اما از لحاظ بنفسه بودن لازم نيست، لحاظ بوجهه هم كفايت مى‏كند.

## امکان و وقوع اقسام چهار گانه

در رابطه با اين چهار قسم در دو مقام بحث مى‏شود: 1- مقام امكان 2- مقام وقوع‏

اما مقام امكان: كداميك از اقسام اربعه ممكن و معقول و كداميك ناممكن و غير معقول‏است؟

قسم اول (وضع عام و موضوع له عام) بالاجماع ممكن است، و «ادل دليل على امكان شى‏ء وقوعه» و خوشبختانه اين قسم در خارج واقع شده و مثال دارد كه همان اسماء اجناس باشد.

قسم سوم: (وضع خاص و موضوع له خاص) نيز مثل قسم اول است و مثالش اعلام شخصيه است و بحثى ندارد.

### بحث امکانی وضع خاص و موضوع له خاص و وضع عام وموضوع له خاص

مرحوم اخوند مقدمه ای را ذکر میکند[[2]](#footnote-2) و میفرماید که برای وضع مجرد لحاظ کفایت میکند و لو اینکه بوجه باشد بحث در این است که ایا عام صلاحیت مراتیت برای خاص را دارد یا ندارد؟ ایشان فرموده است که عام صلاحیت ارائه خاص را دارد ولی عکس ان درست نیست فلذا وضع عام باشد و موضوع له خاص باشد امکان دارد ولی عکس ان امکان ندارد زیرا مثلاانسان یعنی زيد و عمر و بكر، اكرم العلماء اى اكرم زيدا و بكرا كه در واقع حكم مذكور از آن افراد است نه از آن مفهوم كلى انسان، و عام مذكور به تعداد افراد منحل مى‏شود و در واقع صدها و هزاران قضيه است نه يك قضيه، ولى با يك عبارت عام به همه اين‏ها اجمالا اشاره شده است. با اين حساب هر عبارت عام و كلى مى‏تواند مرآت براى ديدن افراد، آلت براى رسيدن به افراد و عنوان مشير براى اشاره به افراد باشد و در ضمن آن، افراد بطور مجمل لحاظ شوند و اين عبارت كلى، قابل انطباق بر هركدام هست. و لذا اين قسم هم معقول است و معناى موضوع له يعنى افراد و مصاديق بوجهها تصور شده‏اند و تصور وجه و عنوان يك شيئى فى الجملة وبالاجمال معرفت خود آن شى‏ء هم هست.ولی عکس ان درست نیست زیرا معناى موضوع له يعنى كلى در اين فرض مجهول مطلق است و به هيچ وجه تصور نشده است و (حكم بر مجهول مطلق صحيح نيست) نه بنفسه و نه بوجهه، دليل اينكه بنفسه تصور نشده به خاطر فرض ماست كه ملحوظ حال الوضع جزئى است نه كلى و علت اينكه بوجهه تصور نشده اين است كه كلى بما هو كلى وجه و عنوان و مرآت براى افراد است و لذا قسم ثانى ممكن مى‏شود ولى جزئى بما هو جزئى نه وجه و عنوان براى جزئى ديگر است و نه وجه براى كلى خودش. اما وجه جزئى ديگر نيست. چون جزئى با جزئى ديگر مباين هستند و هيچ جزئى معرف و نشانگر جزئى ديگر نيست. و هرگز يكى مرآت ديگرى و عنوان مشير به ديگرى نيست. و لذا نمى‏توان گفت: الانسان زيد، طبيعت انسان كه زيد نيست طبيعت انسان زيد و عمر و بكر است و بر همه صادق است. اينست كه قسم چهارم اصلا معقول نيست.

### وضع عام و موضوع له خاص به بیان دیگر

بعضی گفته اند که میتوان وضع عام و موضوع له خاص ایجاد بشود به بیان دیگری. و ان عبارت است از اینکه یک عامی را از خصوصیات انتزاع بکنیم و در این صورت عام خصوصیات عدیده را نشان بدهد مثلا مصداق انسان را از یک فرد انسان انتزاع میکنیم و در ضمن خود مصداق انسان نیز عام است و خاصی را نیز نشان داد و فرد و مصداق معنای عام است که قابل صدق بر کثیرین است و نیاز به تحلیل مطالب مرحوم اخوند نداریم و در این صورت تصور به وجه نیست بلکه بنفسه است زیرا فرد انسان اینه انسانی که دارای خصوصیات عدیده است که قابل صدق بر کثیرین است و هر کدام را تک تک نشان میدهد. ادامه ان در جلسه اینده

1. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص9.](http://lib.eshia.ir/27004//9/وضع) [↑](#footnote-ref-1)
2. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج، ص9.](http://lib.eshia.ir/27004//9/وضع) [↑](#footnote-ref-2)